



۲۰۱۸/۰۳/۱۲

احسان الله مایار

## تکمله رویداد های تاریخی ( از خاطرات محمود طرزی ) قسمت ششم

در اخیر قسمت پنجم خاطرات طرزی خواندیم:

حضرت پدر چنانچه دیگر اراضی و املاک خود شان را به دیگر فرزندان خویش تملیک و بخشش نموده بودند این اراضی و عقارات میانجوی قندهار را که از والده شان ارثاً و تملیکاً مانده بود به نام محرر عاجز و والده ام تحریراً تملیک فرمودند.

اینک به تعقیب آن محمود طرزی، زیر عنوان سه سطره می نگارد:

### باب هفتم

حرکت از کابل، ملحق شدن به اردوی شکست خورده قندهار، سه روز اوتراق، نمایش از طرف ذاکر و ده خوجه، جنگ از طرف شهر کهنه و کوهنکار، وقایع جنگ، شکست ایوب خان و فتح قندهار، روز دوم فتح، توقیف و استنطاق، یغما، تاراج، بعد از سه ماه حبس از وطن اخراج.

تبدلات و تحولات احوال انسانی، برای هر فرد آدمی زاد یک تماشا گاه عالم زندگانشی شمرده می شود که برای من عاجز نیز درین تماشا خانه عالم حیات تا به هنگامی که از آن حکایه می کنم، تماشا های عجیب و غریب دیده آمده شده است و چون خوب دیده شود بر دو قسم تقسیم می شود: که یکی ایام تقاعدی و گوشه نشینی و دیگرش این زمان خدمت و مأموریت می باشد.

از روزیکه حضرت امیر در چارکار اسپ ابرش را بمن بخشش فرمودند، از همان روز حرص و هوس اسپ سواری و سپاهی گری حیات مرا چنان به خود جلب نموده که هوس های جمع کردن اشعار و از بر کردن صیغه های صرف پی هم قطار حرف های لغو و بیکاری مانده، همه هوش و گوشم به اسپ های ابرش و کهار مشغول گشته. در حالیکه در این مدت چارده پانزده سال نه اسپ داشتم و نه با اسپ سر و کاری. حال تنها برای سواری خودم سه اسپ سواری معین است که یکی هم ابرش و دیگرش سیه کهار بسیار بلند و دوند ترکمانی سوم یک کهار خرمايي که از نسل عربی و قطغنی کُزه گرفته شده و خیلی مقبول و شوخ و شنگ اسپ است. غیر از این، پنجاه اسپ دیگر همراه سوارش هم در زیر امر و قوماندۀ من است که این پرده تماشاخانه عالم زندگانیم از نمایشنامه شیرین و خوشگوار صحنه این تیاتر حیات شمرده می شود.

حضرت پدر، گاه گاه به حضور حضرت امیر اخطار می نمودند که:

به ترتیبات و تدارکات عسکریه شما را کمتر مشغول می بینم اکثر اوقات را به امورات ملکی صرف می فرمائید، حال آنکه هنوز ما به تنظیمات عسکریه اشد احتیاج داریم.

حضرت امیر می فرمودند: چون روزش بیاید، خواهید دید که در آن باب هم بیکار نه نشستۀ ام.

به واقعی که همچنین بود. در روزیکه از کابل حرکت و به "مهتاب باغ" سه روز اوتراق و حاضری سان عسکر را دیدند، از پیاده و طوچی و سواری نظامی و خوانین سوار و غیره تقریباً بیست و پنج هزار عسکر جنگ آور خوب مسلح را که به قوماندۀ و امر و نهی خودش سوق می داد، مالک بودند.

در اثنای راه سوقیات عسکریه به کمال انتظام اجرا می شد. سه قوماندان نظامی داشت که هر سه نفر غلام حیدر نام داشتند. یکی غلام حیدر خان طوخی، و دیگرش غلام حیدر خان اورکزی (که غلام حیدر خان لندی هم می گفتندش)، و سومش غلام حیدر خان چرخه که در باب های سابق هم از آن بحث رفته بود.

این غلام حیدر خان چرخه، رفته رفته بنا بر صداقت و اخلاص و جسارت و درایتی که داشت تا به منصب نایب سالاری ترقی نموده است. در اثنای راه با امیر اهالی هم خیلی حسن سلوک و مهربانی را پیش گرفته بود. حتی به یاد دارم که در یکی از منزل های نزدیک غزنین بعضی اهالی باغ دار عرض کردند که: "پلنتی ها یعنی نفری نظامی باغ انگور ما را به تمام ها چور کردند."

حضرت امیر که در اثنای حرکت بود، حکم توقف داده بر قوماندان های نظامی امر نمود که نفری متجاوز را به همه حال پیدا و به حضور حاضر نمایند. بعد از چند دقیقه، دو نفر را به حضورش آوردند که آنها محرک چور و یغمای انگور های باغ دهقان شده بودند.

حضرت امیر به بریدن یک یک گوش هر دو نفر امر داده، بریدند. پسانها شنیده بودیم که در وقت عودتش از قندهار که به تمامها افغانستان را مالک گردیده بود و به اجراء شد، تناک ظالمانه خودش آغاز نهاده بود، در اثنای راه باز همچنین یک واقعه باغ و عرض صاحبان باغ به وقوع آمده بود که در آن وقت امیر به جواب عرض عارضان چنین گفته بود: "خوبست. شما که خیرات و میراتی به روح آباء و اجداد تان کردنی بودید، اینک همین انگور های چور شده تان را همان خیرات میرات حساب کنید".

امیر خیلی کوشش می نمود که زود تر خود را به "کلات" برساند تا مبدا قبل از رسیدن خودش به آنجا، از طرف قندهار کدام حمله آمده، اردوی شکست خورده اش را از کلات پس پا نکنند، اگر چنین می شد، امید موفقیت برای امیر در صدی ده باقی نمی ماند. حال آنکه ابوب خان و اطرافیاناش بمجریکه قندهار را گرفتند، به خوردن چرم و چکل و عیش و نوش مشغول شده هیچ اقدامی در باب تعقیب شکست خوردگان و منحصن شدگان کلات نکرده بودند. حضرت امیر با اردوی جسیم خود در ظرف یک هفته خودش را به کلات رسانید. روز رسیدن ما به کلات روز فیروزی بود. شکست خوردگان به حال فلاکت اشمالی بودند. اکثر سران و سرکرده گان، همه اسباب و سامان خود شان را بای داده بودند. علی الخصوص به خیمه و لباس زیر پوش چون زیر پیراهن و زیر جامه خیلی محتاج بودند. صاحبزاده غلام حیدر کوهستانی که او هم یکی از صداقت کاران و دوستان قدیم و در این بار که حضرت امیر از ترکستان به کابل آمد، از همه پیشتر خودش را تقدیم نموده، از معتمدین و مقربین حضرت امیر گردیده بود. چون با حضرت پدر نیز رفاقت و صمیمیت زیادی داشت، از آن رو حضرت پدر صاحبزاده صاحب را در خیمه خود شان گرفته، حوایج مالزومه اش را آماده نمود. دیگر محتاجان حوایج را نیز دیگر سران و سر کردگان با هم آشنا مدد رسانی نمودند.

کلات دومین شهر بیست که بعد از کابل می بینم: اول غزنین، دوم همین کلات.

غزنین که در باب آبادی و عظمت و علم و ثروت و زینت و معموریت آن در بسی کتاب ها بسی چیز ها خوانده بودیم، هیچ چیزی از آن چیز ها در آن نیافتیم. یک قلعه باره و برج داری بر یک موقع بلندی و باز یک تپه بلند تر از آن که آن هم برج و باره دار، یک قلعه در میان قلعه می باشد و بالاحصارش به شمار می رود. ما چون به شهر داخل نشدیم، از بیرون بهمین شکلی که چشم دیده توانسته است، دیده و نوشتیم. چون مسقط راس، یعنی محل ولادت این محرر عاجز غزنین بوده، خیلی آرزومند دیدن آن و علی الخصوص زیارت "حکیم سنایی" که در جوار آن به دنیا آمده ام، بودم. در یک روز و شبی که در غزنین بودیم غیر از زیارت ها و خرابه ها دیگر چیزی دیده نتوانستیم.

"کلات" هم بر یک تپه مخروطی الشکل اهراممانندی یک قلعه برج و بارو دار و در داخل آن قلعه خانه های شهر و دکان های پست و غیر منظم بهم جمع آمده، شهر کلات نامیده شده است (نام کلان ده ویران).

رسیدن اردوی ما یک جان تازه به شکست خوردگان کلات نشینان بخش نمود.

سه روز در اینجا امر اوتراق داده شد. خیمه های ما در کنار یک شیله آبی در زیر درختان بید زده شده بود. از روزیکه از کابل در روز سفر موزه هایم را در پا کشیده بودم تا به اینجا نه در شب و نه در روز، هیچ برون نه بر آورده بودم. بنابراین این در اینجا یک حمامی کردم و هم مدت یک شبانه روز بدون موزه پاهایم را استراحت دادم.

حضرت امیر شکست و ریخت اردوی شکست خورده کلات را تا به درجه ممکن تعمیر و تصلیح نموده، بعد از سه روز اردو را یک سره به جانب قندهار حرکت داد. مانند شیرینی که به شکار خود چون نزدیک می شود، چسان آهسته آهسته و احتیاط کارانه برای حمله قطعی خودش حرکت می کند. اینک حضرت امیر نیز به همان طور رفتار نموده، در ظرف سه روز در پیش شهر قندهار جلوه آرای مهابت گردید. تا به این موقع که جهت شرقی و دروازه کابلی، قندهار گفته می شود، هیچ فرد آفریده از طرف اردوی سردار ایوب خان در مقابل برای مقابله و مجادله دیده نشد. قوماندان دلاور و با تدبیر ما از این وضع دشمن استنباط نمود که دشمن ترسیده و وضعیت تدافعی و تحصن را می خواهد بگیرد.

یک تدبیر بسیار با تأثیر امیر این بود که قبل از آنکه از کابل حرکت کند، یکی از قوماندانان خودش را که در جهات هزاره جات به کارروایی مشغول بود و سردار عبدالقدوس خان نام داشت که یکی از فرزندان سردار سلطان محمد خان طلائی می باشد از همان راه هایی که در بقیه پروگرام به او نشان داده بود، بر هرات سوق نموده بود. سردار موصوف با تدابیر شایسته حرکت کرده، پیش از رسیدن خودش به هرات بسیار مردمان رویاء و قبایل آن طرف ها را به وعده ها و وعید های عبدالرحمان خانی به طرف امیر جلب نمودن موفق شده بود و به آن صورت قبل از آنکه قندهار گرفته شود، هرات به دست افتاد. چون استناد گاه رجعت سردار ایوب خان هرات بود، این خبر پیش از یک شب به حضرت امیر رسیده بود. پس برای اینکه این خبر را اعلان و هم دشمن را بی دل و هم یک اظهار شادمانی و در عین زمان قوت موجوده خود را به دشمن نشان بدهد، فردای همان شبی که در پیشگاه شهر قندهار رسیده بودند، به یک نمایش بزرگ عسکری امر دادند.

شهر قندهار به شکل یک مربع کمترک مستطیل خود در پیش دیده های ما در یک دشت همواری با دیوار های قلعه خوشنمای خودش پدیدار افتاده بود. در این جهت شرقی، شهر نسبت به جهت غربی آن، باغ و درخت و مزرعه کمتر است. اردوگاه را در پشت تپه های خشک و پست تعبیه کرده بودند. در دامنه ها و سر های این تپه گکها که به سوی شهر متوجه است، از نصف شب طوپخانه قدیمه و جدیده و صنوف ثلاثه عسکریه خودش را به یک وضع و ترتیبی که کم را بسیار نشان بدهد و رعب و هیبت را در دل دشمن بنشانند، ترتیب و تعبیه نمود. همینکه آفتاب جهانتاب اشعه نخستین خودش را بر تلال و جبال به نور افشانی آغاز نهاد، شلیک و فیر تفنگ ها و طوپ های اردوی امیری نیز عموماً به آتشفشانی و گله باری مبادرت ورزید. تقریباً به قدر یک ساعت با فیر های آتش طوپ و تفنگ و رسم های گجید(؟م) و مانوره های حرکات مختلفه عسکریه با موزیک های مختلف الأهنگ اجرا نموده شد و هر کندک که میدان مانوره پس به اردوگاه که در پشت تپه های پست موضوع بود می رسیدند، از راه های عقب باغ ها و مزرعه هایی که به جهت غربی شهر می رفت، یکی بعد دیگر سوق شده می رفتند. مقصد این بود که دشمن را به سوی شرق متوجه ساخته از جهت غرب یک ضربه مدهش و قطعی زده بتواند و نیز چون جهت شرقی شهر کم آب و جهت غربی شهر سر سبز و پُر آب بود، به آن طرف سوقیات عسکریه خود را دوام داده رفت. اردو تا نزدیکی های نیم شب به تمام ها در باغ ها و مزرعه های آن نواحی تمرکز نموده توانست.

آن شب عجیب شبی بود. خوب به یاد دارم که حضرت امیر در خیمه بزرگ یک دیرکه خودش نشسته و قوماندان و افسر های عسکری و سرکردگان جنگی اش در اطرافش حلقه بسته به روشنی خیره ای که از یک دو شمعدان نشر می شد،

نقشه جنگ را که خودش بصورت کروکی می کشید، نشان می داد و در خصوص محاربه و چگونگی حرکات و سوقیات مذاکره می کردند. سه ماه تنخواه عسکر و سرکردگان را توزیع نمود که مبلغ دو هزار روپیه به حصه ما رسید. پول ها را گرفته به خیمه گاه خود مان عودت نمودیم تا ما هم بر سپاهی های خود تقسیم کنیم.

در آنجا از وقوع یک واقعه ناگواری خبر شدیم که پسانها بالای ما خیلی گرانبها تمام شد و آن حادثه این بود که برادر اندرم شیرمحمد خان، که از من به سن بزرگتر و در قدر و حیثیت در پیش پدر از من خیلی کوچکتر و به خدمات خصوصی حضرت پدر مأمور بود، در وقتی که نقل عسکر از شرق به غرب اجرا می یافت از فرصت بالا استفاده به همراهی قرآن شریفی که حضرت پدر قرائت آنرا هر روزه وظیفه داشتند، به طرف قندهار فرار نموده بود. در این باب در آتی بیانات داده می شود.

حالا باز بر شبی که فردای آن داخل میدان محاربه می شویم، بر گردیم. نفری سواران من تنخواه های خود شان را گرفته اند، همه شان مسرور و به سخنان تشجیع کارانه و رجز های دلیرانه بر یک دیگر شان بعضی کتره ها و کنایه ها پراندن و بعضی از آنها به غزل سرایی و بعضی به تیمار داری اسپ های خود مشغول بوده، همه شان شاد و خندان دیده می شدند. خودم از تهلکه ناک بودن محاربه هیچ خوف و اندیشه نداشتم و یا آنکه آنرا حس نمی کردم، یگانه تصور و اندیشه من همین بود که چگونه کاری بتوان کرد تا روز دیگر از دیگر امثال و اقران خود بیشتر توجه حضرات امیر را مظهر شده باشم. حتی الاکثر در اثنای راه خواب های که می دیدم، میدان های محاربه می بود که گویا من از همه پیشتر اسپ می تازم و غیره.

آن شب به تمام ها به تعبیه و سوقیات عسکریه و جابجا کردن غند ها و کندک ها و طوپخانه ها را به مواضع لازمه اش بسر آوردند. در جهت مقابل هم به سرعت تمام حرکات حربیه شروع شده بود. چونکه نزدیکی های صبح بود که از این دسته حربیه حضرت امیر خیر گرفته قوماندان های سردار ایوب خان به سرعت فوق العاده به حرکات تعبیه عسکریه خود شان درین سمت تشبثات و اقدامات می نمودند و لیکن هنوز موفق نشده بودند که محاربه پیشدار ها شروع شد.

این روز محاربه را در دایره کادرو - یعنی چوکات دیدنی های خودم از قرار ذیل تصور کرده می توانم:

شهر کندهار در طرف راست ما مانده "کوه نگار" که یک کوه دیوار آسای ذروه کنگره داری می باشد و در آخر این کوه شهر مشهور "نیمروز" که حال شهر کهنه می نامدش، در جبهه مقابل ما افتاده، در طرف چپ ما یک دشت هموار از دامنه های کوه نگار تا به حد باغ ها و مزرعه ها دوام نموده آمده است.

طوپ های بزرگ گاوی و جلوی عصر امیر شیرعلی خانی که به دست اردوی سردار ایوب خان است، که در دامنه کوه نگار تنها با دو هزار خوانین سوار قندهاری و هراتی و غیره در زیر قومانده یکی از سرداران قندهار برای حمله بر بونه و جناح چپ عسکر ما در زیر حمایت آتش طوپ های بزرگ شان تعبیه شده بود. خود سردار ایوب خان بر سر برج "داده" که در جهت اخیر شهر کهنه عبارت از یک خاک پشته یا برج خاک گشته نشسته با مصاحبان و اطرافیان چای صبح خود را می نوشد. عساکر نظامی و دیگر جنگ آوران معیتش دیوار های کهنه از هم ریخته تپه ها، تشکیل دهنده شهر کهنه نیروز را سپر های مدافعه کرده بودند که این قلعه کهنه خیلی مستحکم یک چیزی بود. در عین زمان شهر قندهار را هم به شکل مدافعه و تحصن گاه در آورده، خط مواصله را با شهر نیز در زیر امنیت گرفته بودند.

این طرف خود حضرت امیر سه کندک هر یک هزاری عساکر خاصه خودش را که با تفنگ های دنباله پُر مسلح و "اردلی" خودش گفته می شدند و با جاکت های گلنار و پتلون های جیم سفید و کمر بند های سر شانه بی کارتوس دار چرم های براق خود شان یک لاله زاری تشکیل می دادند با شش عدد طوپهای دنباله پُر در عقب باغ ها و درخت زار ها و جر ها و جوی های مقابل شهر کهنه تعبیه و تحشید نموده بود. خوانین سواران را در عقب تشحید کرده خودش به وضعیتی که بر هر طرف امر داده شود، رسیده بتوانند نگاه داشته بود. در جناح راست، مرکز همه ثقلت قوای خود را برای دو مقصد سوق داده بود.

اولاً خط مواصله شهر را با قوای خارج شهر تا به درجه ممکن در زیر تضییق و فشار آورده، نگذارند که با هم مرابطه و مراوده بتوانند.

ثانیاً شهر قندهار را هم در زیر محاصره و مهاجمه داشته باشند.

جنگ لحظه به لحظه در شدت است. صدای های غلو طوپ و تفنگ و دود های کثیف تیره گی اورنگ، گوش ها و دیده هایم را لرزش و پرش می داد. در این اثنا یک گله از طوپ های دشمن که در دامنه کوه نکار است، آمده بر ران یکی از سپاهیانم خورده و شکم اسپش را شکافته در گذشت. اسپ با دو پا بر هوا شده و سوار از پشتش مجروحاً بر زمین افتاد. اسپ در حالیکه روده هایش بر پاهایش می پیچید به جولان افتاده تا از نظر غایب شد. جوان بیچاره که از مردم قندهار و زمری نام داشت دیگر رفقاییش برداشته به خیمه گاه بردند که ساعت بعد وفات یافته بود.

قوماندان فعال و دلاور ما حضرت امیر با تدبیر خودش بالذات سوق و اداره جنگ را به عهده گرفته بود. بر یک اسپ سمند سیه زانویی که یال و دم و هر چار پایش تا زانو سیاه و جامه اش زرد نخودی بود سوار و چتر بادشاهیش را چتری بردارش بر سرش گرفته، گاه به جناح چپ گاه به جناح راست، گاه در مرکز چتر زرین کارش پدیدار می گردیدی، و از بارن گله باری دشمن نمی اندیشیدی.

قلب گاه یعنی مرکز را که با کندک ها و طوپ های دنباله پُر و سواری نظامی و رساله که در زیر قوماندۀ جنرال فرامرز خان بود و از غلامان تربیه یافته و فراریان خودش بود. بنابر این ملاحظه در موضعی بیشتر بیان گردید تحشید و به محاربه تشدید می نمود که غیر از عساکر منتظمه سردار ایوب خان که مستحکمه شهر کهنه را مدافعه می کنند و خود سردار موصوف هم در همین طرف بر برج "داده" نشسته چای نوش جان می فرمودند. ...

ادامه دارد

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan\\_m\\_takmalae\\_roydade\\_tareekhi.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan\\_m\\_takmalae\\_roydade\\_tareekhi\\_۰۲.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_۰۲.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan\\_m\\_takmalae\\_roydade\\_tareekhi\\_۰۳.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_۰۳.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan\\_m\\_takmalae\\_roydade\\_tareekhi\\_۰۴.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_۰۴.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan\\_m\\_takmalae\\_roydade\\_tareekhi\\_۰۵.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_۰۵.pdf)